

DEWEY, JOHN

جان دیویی (۱۸۵۹-۱۹۵۲) بنیانگذار فلسفه‌ی عمل‌گرایی (پراگماتیسم) آمریکایی، نقش برجسته‌ای در جنبش تعلیم و تربیت پیشرفت‌گرا^۱ داشت، جنبشی که در اوایل قرن بیستم شکوفا شد. او در شهر برلینگتون^۲ در ورمانت^۳ آمریکا متولد شد و در آنجا به مدرسه دولتی رفت، تحصیلات خود را در دانشگاه ورمانت ادامه داد و در همانجا به فلسفه علاقه‌مند شد. او پس از فارغ‌التحصیلی برای مدت کوتاهی در اوپل سیتی^۴ پنسیلوانیا^۵ (همانطور که از نام این شهر مشخص است) به خاطر نقش حیاتی‌اش در صنعت نفت، به تدریس پرداخت. در واقع دیویی یک سال قبل از شروع جنگ داخلی و در همان سالی که نظریهٔ «منشاء انواع» داروین^۶ (۱۸۵۹) منتشر شد، به دنیا آمد. این دو رخداد بر اندیشه دیویی تأثیری بسزا داشت؛ نظریه داروین از این جهت که اندیشه‌های او در مورد تکامل، فلسفه‌ی دیویی را تحت تأثیر قرار داد و جنگ داخلی به این دلیل که دیویی تعریف جدیدی از دموکراسی صنعتی (که نتیجه این جنگ بود) را ارائه و بسط داد. در واقع دیویی همانند والت ویتمن^۷، یک فیلسوف و شاعر و همانند مارک تواین^۹ یک طنزپرداز آمریکایی است، او به عنوان یک انسان، بازتاباننده زمان و مکان خود است و به عنوان یک فیلسوف تلاش کرد تا بفهمد که چگونه می‌توان نیروهای موجود را به سمت دموکراسی هدایت کند. همچنین او به عنوان یک معلم، برای اصلاح مدارس و بازسازی فهم ما نسبت به فرآیند آموزشی

1. Progressive education movement
2. Burlington
3. Vermont
4. Oil City
5. Pennsylvania
6. Origin of Species
7. Darwin
8. Walt Whitman
9. Mark Twain

سخت در تلاش بود.

دیویی فیلسوف عصر علم و صنعت است، دقیقاً ده سال قبل از تولد او؛ سواحل شرقی توسط راه‌آهن به دریاچه‌های بزرگ متصل شد و ده سال بعد، خطوط راه‌آهن با متصل نمودن سواحل شرقی به سواحل غربی، گسترش یافت، پیش از مرگ او، انتقال پیام در چند ثانیه از طریق تلفن به خارج از کشور آمریکا امکان‌پذیر شد و جاده‌ها در هر بخش از کشور به یکدیگر متصل شدند و مسافرت هوایی با هواپیما، به امری معمولی و رایج تبدیل گشت. دیویی فیلسوف دوران تغییر و تحول، در میانه‌ی دو جنگ جهانی زندگی می‌کرد. او شاهد تغییر نقش سیاسی کشور از یک بازیگر کوچک در عرصه بین‌المللی به قدرتمندترین کشور بر روی زمین بود. دیویی، فیلسوفی طرفدار دموکراسی و آزادی‌خواه، تلاش می‌کرد که در عصر ثروت‌های هنگفت و رشد فناوری، سنت‌های دموکراتیک شکوفا گشته و پابرجا بماند. فلسفه دیویی بازنمای چنین تغییراتی است و همانطور که نقش این تغییرات را مهم می‌داند، در تلاش بود تا پیامد چنین تغییراتی را در فلسفه، تربیت و زندگی روزمره منعکس نماید.

دیویی معتقد است، با وجودی که جنگ داخلی (۱۸۶۵-۱۸۶۰) زمینه‌ساز تجدید حیات دوباره‌ای برای جامعه آمریکا شد، اما نتوانست وعده لینکن برای تجدید حیات آزادی به طور کامل را محقق سازد. به این دلیل که سیاه‌پوستان به طور سیستماتیک ترور می‌شدند، زنان هنوز حق رای نداشتند، کارگران صنعتی مورد سوء استفاده قرار می‌گرفتند؛ مهاجران تحت فشار و مورتبعیض بودند.

دیویی همانند کارل مارکس به این نتیجه رسید که عصر صنعت مدرن، امکان آزادی را تا حدی فراهم کرده اما تا تحقق آزادی موانع بسیاری پیش‌روست که باید آنها را از سرراه برداشت. او فلسفه سنتی را به دلیل تعصبات ضدعلمی و تلاش بیهوده برای دستیابی به امور یقینی رد کرد. او همچنین از مدارس دوران خود به دلیل استفاده از روش‌های قدیمی انتقاد کرد؛ به اقتدارگرایی غیرمنطقی دین اعتراض نمود و سرمایه داران سودجو را به دلیل استثمار

خودخواهانه کارگران، محکوم نمود، در عین حال دیویی معتقد بود که اینها موانعی برای اجرای دموکراسی هستند، موانعی که می‌توانست با به کارگیری هوش اجتماعی و اصلاحات آموزشی، از سر راه برداشته شود و این باوری بود که در طول زندگانی‌اش به شدت مورد آزمایش قرار داد.

اوایل زندگی و سیر تکاملی اندیشه دیویی

در سال ۱۸۸۴، دیویی مدرک دکترای خود را از دانشگاه جان هاپکینز، اولین دانشگاه تحقیقاتی در ایالات متحده آمریکا که براساس مدل دانشگاه‌های آلمانی بود، دریافت کرد. او در لوای تفکر نئوهگلی جی‌سیلوستر موریس^۱ (در سال ۱۸۴۰-۱۸۸۹) به مطالعه پرداخت و عمیقاً تحت تأثیر آرمان‌گرایی هگلی قرار گرفت، اما در حالیکه هگل (۱۷۷۰-۱۸۳۱) تاریخ بشر را به نوعی از پیش تعیین شده می‌دانست، تاریخی که از قبل سرنوشت کنونی را آشکار می‌سازد. دیر زمانی نگذشت که دیویی به سمت پذیرش تفکر چارلز داروین طبیعت‌گرا (۱۸۰۹-۱۸۸۲) و پراگماتیست‌های آمریکایی همچون ویلیام جیمز (۱۸۴۲-۱۹۱۰) و چارلز اس پیرز (۱۸۳۹-۱۹۱۴) رفت. تفکری که درکی بی‌انتهای و احتمالی از زندگی مرقی را در روش‌های مختلف دارد. دیویی پس از اتمام پایان نامه و انتشار اولین مقاله خود در مجله فلسفه نظری^۲ که توسط دبلیو تی هریس^۳ (۱۸۳۵-۱۹۰۹) - معلم برجسته هگلی، ویرایش شده بود، برای اولین بار به عنوان استاد دانشگاه میشیگان در سال ۱۸۸۴ به آموزش پرداخت، او در سال ۱۸۹۴ رئیس حوزه فلسفه، روانشناسی و آموزش و پرورش در دانشگاه تازه تأسیس شیکاگو شد، جایی که او همچنین به عنوان رییس مدرسه

آزمایشی^۴ دانشگاه نیز خدمت کرده بود. دیویی در شیکاگو تحت تأثیر اصطلاح طلب اجتماعی جین آدامز (۱۸۶۰-۱۹۳۵) و همچنین همسرش آلیس (۱۸۵۹-۱۹۲۷) که به عنوان مدیر مدرسه آزمایشی مشغول به کار بود، تلاش کرد تا شرایط بحرانی مهاجران و کارگران صنعتی را نشان دهد. دیویی در سال ۱۹۰۴ پس از مشاجره تلخ و آشتی ناپذیر با اولین رئیس دانشگاه شیکاگو، ویلیام رینی هارپر^۵، به دلیل اعمال کنترل در گسترش مدرسه آزمایشگاهی توسط دیویی و اخراج غیر منتظره همسرش، از دانشگاه استعفا داد. او به سرعت توسط دانشگاه کلمبیا استخدام شد و در دپارتمان فلسفه و دانشکده تربیت معلم مشغول به کار شد. دیویی در سال ۱۹۳۰ از دانشگاه کلمبیا بازنشسته شد. اما با تأسیس دفتر خود در آنجا تا زمان مرگش در سال ۱۹۵۲ مشغول به کار بود. دیویی در طی دوران زندگی‌اش بر سراسر جهان اثر گذاشت و آثار او به زبان‌های زیادی ترجمه گشت.

دیویی و عمل‌گرایی

بلوغ فکری دیویی در نتیجه‌ی تأثیرپذیری از داروین و عملگرایان آمریکایی چون چارلز پیرز و ویلیام جیمز در کنار جرج هربرت مید، جامعه‌شناس و همکار او (۱۸۶۳-۱۹۳۱)، سرچشمه می‌گیرد. عملگرایی که در اواخر دهه ۱۸۰۰ تا ۱۹۵۰ شکوفا شد، واکنشی نسبت به تغییرات سریع در جامعه آمریکا در زمان پس از جنگ داخلی بود. عملگرایی بر روی علم و تجربه تأکید داشت و این در حالی بود که بر روی متافیزیک سنتی یا در اصطلاح دیویی «جستجو برای امری یقینی»^۶، تأکید نداشت. عملگرایی با رد این دیدگاه فلسفه سنتی در تفسیر حقیقت، مبتنی بر این

4. Laboratory School
5. William Rainey Harper
6. The quest for certainty

1. G. Sylvester Morris
2. Journal of Speculative Philosophy
3. W. T. Harris

محدودیت است که بتواند گزینه‌های متعدد (برای حل مسأله) را بسنجد و از این رو ما را قادر می‌سازد که بر روی نتیجه بخش‌ترین روش‌ها برای رفع موانع و بازسازی تجربه کار کنیم. همچنین اندیشیدن در جایی سنت‌گرا و محافظه‌کارانه است که ابعاد متناب مسائل در پیوند با یکدیگر بررسی شوند. در اینجا راه‌حل‌های پیشنهادی با دو ملاک ارزیابی می‌شود. نخست چگونه آنها می‌توانند به خوبی موانع را از سر راه بردارند و دوم تا چه اندازه می‌توانند با دیگر عاداتی پذیرفته شده در فرد ارتباط برقرار کنند. همچنین به چه میزان باورهای جدید با باورها و عادت‌های پیشین سازگار است. اندیشیدن، باورهای جدید و قدیم را بهم متصل می‌کند. اگر باور جدید بسیار افراطی باشد، پس افکار در معرض خطر خیال‌پرستی^۴ غیر عملی قرار می‌گیرد. اگر افکار، بسیار سنتی و محافظه‌کارانه باشد، رفتار غیر معمول و ناکارآمد را تقویت می‌کند.

دیویی به عنوان فیلسوف

دیویی فیلسوف و روشنفکری اجتماعی است. او برخلاف دیدگاه فیلسوفان سنتی بر این باور است که کار فلسفه تنها نشان دادن مسائل و دغدغه‌های فیلسوفان نیست. با توجه به نفوذ و ارتباط گسترده‌ی علم در حوزه‌های بیولوژیکی و فیزیکی، دیویی بر این باور است که روح علمی و روش‌های علمی، باید در جهان اجتماعی گسترش یابد. همچنین دغدغه فلسفه باید بررسی مشکلات بشر در راستای رشد فردیت و غنی ساختن روح دمکراسی باشد. جستجوی فلسفه سنتی برای کشف حقیقت قطعی و مسلم باید رها شود و ادعای علمی جایگزین آن گردد. یعنی هرآنچه که علم به ما اجازه می‌دهد تا مدعی آن باشیم و تا هر زمانی که

که برخی از رویدادهای ذهنی درونی همچون ایده‌ها با واقعیت‌های محض و ساده بیرونی در یک ردیف قرار می‌گیرند، از فلسفه سنتی جدا شد. در عوض، آزمودن حقیقت یا آنچه که دیویی ممکن است آن را به عنوان ادعای تضمینی^۱ تلقی کند از طریق فرآیند علمی منظم، در حال پیشرفت و خوداصلاح به دست می‌آید. باب پراگماتیسم نخست به وسیله پیرس باز شد، با تصریح این جمله که اعتقادات صرفاً قوانینی برای عمل هستند. برای مثال، زمانی که می‌گوییم x از y سخت‌تر است به این معنی است که x می‌تواند y را بخراشد ولی y نمی‌تواند اینکار را انجام دهد. جیمز در سال (۱۹۹۱) ایده‌های پیرز درباره‌ی معنا را به روش کلی عملگرایی، گسترش داد. روش عملگرایی به معنی نگرش دورشدن از امور نخستین، اصول، طبقه‌بندی‌ها، ضرورت‌های احتمالی و نزدیک شدن به امور ثانویه، فواید، پیامدها، و واقعیت‌ها است (صفحه ۲۷). در دیدگاه دیویی، افکار توسط مشکلاتی که ما با آنها مواجه می‌شویم به وجود می‌آیند و توسط شکست و موفقیت ما در هنگام برخورد با این مشکلات، آزموده می‌شوند. مشکل زمانی به وجود می‌آید که اختلال یا وقفه‌ای در عادت‌های ما به وجود آید که این امر روند فعالیت را متوقف ساخته و موجب ایجاد احساس تنش می‌شود. بنابراین اندیشیدن، فرآیندی نظام‌دار میان اندیشه و تأمل است که از طریق تحقیق و پرسشگری در تلاش برای غلبه بر این اختلال و از بین بردن این چنین تنش‌هایی است. استدلال، ابزاری است که ما را قادر می‌سازد، مشکلات را حل کنیم، تجارب را تجدید، با زندگی پیش رویم و روند و جریان فعالیت را بازسازی نماییم.

پس، اندیشیدن می‌تواند هم عنصری سنت‌گرا^۲ و هم رهایی‌بخش^۳ باشد. اندیشیدن در جایی رهایی‌بخش و بدون

1. Warranted Assertibility
2. Conservative
3. Liberating

4. Utopianism

اجازه باقی ماندن بر این ادعا را می‌دهد.

فلسفه تربیتی و اجتماعی دیویی به طور مستقیم با درک منحصر به فرد او از علم و دموکراسی و امکاناتی که این دوعرصه برای بهبود زندگی افراد دارند، در ارتباط است. از نظر دیویی، اهمیت علم بیش از یافته‌ها و اکتشافاتش است. علم هم شیوه اندیشیدن و هم شیوه وجودی (بودن) را پیشنهاد می‌کند که هر دوی اینها برای دموکراسی ضروری هستند. علم به عنوان شیوه اندیشیدن، به مثابه فرآیندی نظاممند است و باورها را می‌پالاید تا تجربه فردی و زندگی اجتماعی را بهبود بخشد. به عنوان شیوه وجودی، علم جامعه را درگیر تفکر تأملی می‌کند، جایی که در آن شواهد، برای همگان قابل دسترسی و عمومی است و به شواهد برای حل تفاوتها و ایجاد وفاق توجه می‌شود. بنابراین وجود نوعی منش و خوی هیجانی صریح، پرسش‌گر و انتقادی در این شیوه ضروری است.

دیویی، روانشناسی کنش‌پذیر^۱ (که میراث تجربه‌گرایانی همچون جان لاک (۱۶۳۲-۱۷۰۴) است) و دانش به معنای ایجاد تأثیرات بر روی ذهن (ذهنی که همچون لوح سفید قلمداد می‌شود) را رد نمود. از نظر دیویی، مشکل این دیدگاه هم فلسفی و هم عملی بود، از لحاظ فلسفی _ این دیدگاه درک نادرستی از رفتار انسان را در برداشت و از لحاظ عملی _ شکل‌های اجتماعی مخربی را ایجاد می‌نمود و منجر به ایجاد شرایط کاری غیرانسانی و اقتصاد نابسامان و شیوه‌های آموزشی مخرب می‌گشت. دیویی این دیدگاه که انسانها همانند لوح‌های سفیدی قلمداد می‌شوند و در انتظار تجربه هستند تا بیابند و درس‌های خود را بر روی آنها بر جای بگذارند، را رد نمود. انسان‌ها به طور حقیقی، موجوداتی غیرفعال و منفعل نیستند که به سمت لذت کشیده می‌شوند و از درد ورنج دوری می‌کنند، بلکه موجوداتی فعال هستند

1. Passive Psychology

که خواستار همکاری با محیط خود، از جمله محیط زیست‌اند تا مشکلات را حل کنند و قدرت کنترل خود را افزایش دهند. ادراک در ارتباط با جهان شکل می‌گیرد، هنگامی که انسان به دنبال کنترل تجربه در جهت تجربه غنی‌تر است. سنجش عقلانی مفاهیم را برای ارتقاء کنترل به کار می‌گیرد، همانگونه که تمرین‌های متفاوت می‌تواند در دوره‌های عملی مختلف به کار گرفته شود. مفاهیم خوب نباید به عنوان بازنمای دقیقی از جهان خارج فهمیده شود، بلکه این مفاهیم، ابزاری هستند که ما را قادر می‌سازند تا از جهان به شیوه‌های موثرتر و قابل پیش‌بینی‌تر بهره ببریم. مفاهیم، همچون بیل و چکش است و هنگام بروز مشکل به ما امکان روبرو شدن با موانع را می‌دهد و ما را قادر می‌سازد تا آنها را از سر راه خود برداریم. اگر مفاهیم قدیمی برای حل مشکل کافی نباشد، از مفاهیم جدید بهره می‌گیریم. درست مانند زمانی که به کارگیری بیل‌ها و چکش‌ها برای حل مشکل کافی نیست و ما به دنبال ابزار جدیدی می‌گردیم. به علاوه، ایده‌ها نه تنها به ما کمک می‌کند که فعالیت‌های خود را بازسازی کنیم، آنها روش‌هایی برای هدایت دوباره، بازاندیشی در مورد هدف‌ها و پاسخ به آنها و همچنین تغییر شکل شخصیت ما هستند و هرآنچه که (در این تحلیل) در مورد فرد صادق است در مورد جامعه نیز صادق است. برخلاف داروینیست‌های اجتماعی که معتقد بودند، مفهوم انتخاب طبیعی داروین، به یک رقابت «سرخ با چنگ و دندان» نیاز دارد و در آن نگرانی و علاقه برای همراهان، به عنوان نقطه ضعف محسوب می‌شود و ممکن است، منجر به انقراض شخص و یا حتی گونه شود، دیویی باور داشت که این همکاری و تعاون است که بشر را قادر ساخته تا طبیعت را کنترل کند و زنده بماند و در واقع پایه و اساس موفقیت گونه‌های ما همین امر بوده است. بدین‌گونه، آزادی‌خواهی دیویی بر روی فردگرایی خودخواهانه توماس هابز (۱۶۷۹-۱۵۸۸) یا فردگرایی بی‌اثر لاک متکی نبود، بلکه

جان دیویی

پتانسیل‌های انسانی، با امکان پیشرفت در علم و فناوری را مسدود می‌سازد. البته، دیویی تنها نظریه‌پرداز نبوده که مخالف مسیر و روش لیبرالیسم است، کارل مارکس نیز دیدگاه مشابهی چون دیویی داشت، با این وجود، اگرچه در بینش مارکس، پیشرفت ممکن است از طریق انقلاب میسر شود، اما دیویی امید خود را در دموکراسی، آموزش و روش علمی قرار داد.

فلسفه تعلیم و تربیت دیویی

تئوری تربیتی دیویی در اواخر قرن ۱۹ در طی دوران تریدهای بی‌شمار درباره آینده آموزش سنتی، شکل گرفت. افزایش تعداد ایالتها در ایالات متحده؛ تصویب آموزش اجباری تا سن ۱۶ سالگی (که این سطح از آموزش تا چند سال پیش اندک بود)؛ روند رو به رشد مهاجرت، مهاجرینی که از مناطق گوناگون به این ایالت‌ها می‌آمدند؛ هنگامی که آمریکا در آستانه تحول از یک جامعه کشاورزی روستایی به یک جامعه صنعتی شهری بود و امکان تحصیل کودکان طبقه کارگر روندی افزایشی پیدا کرد. این تغییرات باحمله روزافزون به برنامه درسی سنتی همراه بود. حمله‌ای که توسط مربیانی همچون فرانسیس پارکر^۱، خبرنگاران محبوبی همچون جوزف مایر رایس^۲ افشاگر و تجربه‌گرایانی همچون ای. ال ثوردیک^۳ (همکار دیویی در کلمبیا) صورت گرفت. دیویی به عنوان یک نظریه‌پرداز تربیتی به دو دیدگاه رقیب را کنار زد. از یک طرف دیلو. تی هریس^۴ (۱۸۳۵-۱۹۰۹) بود که از سختگیری دانشگاهی و تخصص محوری، حمایت می‌کرد. برای هریس اینها کلیدهایی برای قدرت و برتری ملی بودند. در سوی دیگر مربی همچون فرانسیس

براساس فردگرایی اجتماعی جدید، جایی که هدف اجتماع، افزایش کیفیت منحصر به فرد و پتانسیل هر فرد است و هدف هر فرد ارتقای پتانسیل برای همکاری اجتماعی است.

با وجودی که دیویی از داروینیست‌های اجتماعی افراطی (که آرمان‌های اخلاقی سنتی را نقطه ضعف می‌دانستند) متمایز است، در عین حال وی با کسانی که معتقد بودند، اصول اخلاقی و ادبی اصولی بی‌قید و شرط هستند و به سمت زمان و رخدادها متمایل نمی‌شوند، نیز اختلاف نظر داشت. از این رو دیدگاه دیویی از مذهب و همچنین مطلق‌گراهای بیولوژیکی، کسانی که معتقد بودند، آرمان‌های اخلاقی، مطلق و غیرقابل تغییر هستند، متمایز بود و همچنین کسانی که تصور می‌کردند، خودشان را شکست می‌دهند. نسبت‌گرایی دیویی برای مطلق‌گراهای بیولوژیکی به اندازه پوچ‌گرایی سابق، بد بود، در حالیکه برای مذهب، نسبت‌گرایی او به اندازه مطلق‌گرایی بیولوژیکی فریب‌آمیز به نظر می‌رسید. با این حال، دیویی به سادگی تصدیق نمود که زمان‌های مختلف، فرصت‌های متفاوتی را به ارمان می‌آورد و اینکه فرصت‌های مختلف مستلزم وجود قوانین رفتاری متفاوتی است.

در دوران دیویی، فردگرایی خطری شایع بود که او آن را حاصل لیبرالیسم سنتی می‌دانست، فلسفه‌ای که دیویی معتقد بود برای یک بار نیاز انسانی را تأمین کرده و موجب پیشرفت و رشد پتانسیل انسانی شده، اما اکنون دورانش به سرآمده است. اکنون، لیبرالیسم سنتی به دلیل نابسامانی اقتصادی و سوءاستفاده از کارگران به یک توجیه عقلانی تبدیل گشته است، توجیهی که برای رقابت سیاست اقتصاد آزاد، میان افراد (به فرض اینکه شرکت‌های سهامی نباشد) و یک ایدئولوژی اقتصادی قدرتمند مناسب است. به طور خلاصه، دیویی معتقد است که این توجیه به یک تئوری در خدمت ثروتمندان تبدیل شده است و رقابت مخرب را توجیه می‌کند و فرصت برای هماهنگی سودمند و آزادسازی

1. Francis Parker
2. Joseph Mayer Rice
3. Thorndike
4. W. T. Harris

پارکر (۱۸۳۷-۱۹۰۲) بود که اغلب به عنوان پدر آموزش مترقی شناخته می‌شود، کسی که دوران کودکی خیال‌انگیزی را به تصویر کشید و از مدارسی حمایت کرد، که به جای تأکید بر روی روش‌های منظم و سختگیرانه انضباطی، علائق طبیعی کودک و نیروی انگیزشی آنها را مورد توجه قرار داد. دیویی مسیر آزمایشی و میانه‌ای را انتخاب کرد. او همانند پارکر، کودک را طبیعتاً فعال و علاقمند می‌دانست، اما معتقد بود که این فعالیت نیاز به توجه و اندیشه بیشتر دارد و اینکه علاقه کودک باید گسترش داده شود، از این رو او تا حدی با هریس در مورد ضرورت موضوعات مدرسه همچون تاریخ، جغرافیا و علوم موافق بود.

با این حال، اگرچه که هریس بر روی ارتباط میان موضوع درسی و قدرت ملی تأکید داشت، دیویی بر اهمیت این موضوعات در رشد و پیشرفت اجتماعی کودک تأکید می‌نمود. این اهداف، درک او از محتوا و روش را مشخص می‌کند. از نظر دیویی، موضوع باید با هدف ارتقای تجربه‌ی دانش آموز آموزش داد شود، محتوی تجربیاتی که با درک زیبایی‌شناسی نظم و انضباط و ارزش پرسش و تحقیق به دست می‌آید. از این رو نوع صحیح انضباط آن است که علائق طبیعی کودک را به موضوع مرتبط سازد. بنابراین به لحاظ اجتماعی در مسیر رشد یا افزایش کنترل بر روی کیفیت تجربیات، نوعی خود انضباطی شکل می‌گیرد. دیویی یک دیدگاه فلسفی را به وجود آورد که در آن روش و موضوع می‌توانند، تنها با هدف تجزیه و تحلیل از یکدیگر تفکیک شوند، اما او علاوه بر این دیدگاه یک دیدگاه سیاسی نیز خلق نمود.

در آن زمان که دیویی نوشتن درباره تربیت را شروع کرد، میان شخصیت دانش‌آموزان با روشهای عمدتاً بی ربط و آزاردهنده نظام آموزشی، عدم مطابقت زیادی در مدارس عمومی وجود داشت. از نظر دیویی برخلاف پارکر، مسأله فقط توجه به علائق کودک نبود بلکه همچنین ترویج منافع

مشترک، فهم ارزش دموکراسی، مشارکت و همکاری اجتماعی نیز اهمیت داشت. او به انسجام اجتماعی دموکراتیک و اینکه چگونه این انسجام ممکن است با توجه به تغییرات عظیم اجتماعی و جمعیت‌شناختی در طول زمان به دست آید، اهمیت می‌داد. دیویی با توجه به تجربه خود در روستای ورمونت، معتقد بود که در گذشته به واسطه انتقال اهداف مشترک از طریق تعامل رود روی سنت‌های مختلف در جوامع روستایی و شبکه‌های آنها در کلیساها و بازار محلی انسجام جمعی صورت می‌گرفته است. او معتقد بود، درک پیوند میان وسیله و هدف برای کودکی که کار و زندگی به هم مرتبط است، بسیار آسانتر است. مانند زمانی که او در مکانی مانند روستای ورمونت در زمین کشاورزی زندگی می‌کرد. کودکان می‌آموختند که از طریق کاشت محصول، توجه و مراقبت، برداشت و استفاده از آن، پیامد های طولانی مدت عمل خود را درک کنند. به علاوه، آنها ارزش اخلاقی کار خود را می‌فهمیدند. به این دلیل که اثر آن را بر روی خانواده خود می‌دیدند. جایی که نتایج اعمال، روشن و شفاف است، زندگی آهنگی طبیعی و شفاف دارد. در دیدگاه احتمالاً ایده‌آل دیویی، کار به زندگی متصل شده است و کودکان یاد می‌گیرند که چگونه نقش‌های آینده خود را به وسیله کار کردن در کنار والدین و همچنین ورود تدریجی به جامعه، خانواده، دوستان و همسایگان، تکمیل کنند. جامعه صنعتی بسیاری از این مبادلات را تغییر داد، به این دلیل که بسیاری از کودکان دیگر در کنار والدین خود کار نمی‌کردند. تقسیم کار و تخصصی شدن امور، کار را به بیرون از خانه کشانده و بدین ترتیب ارتباط میان هدف و وسیله شفافیت کمتری پیدا کرد. دیویی بیم داشت که ارتباط میان یادگیری و انجام کار برای کودکان از میان رفته باشد. تئوری تربیتی او در نظر داشت تا این ارتباط را در بستر آموزش رسمی حفظ کند، در آزمایشگاه مدرسه، با فعالیت‌هایی همانند دوزندگی، بافندگی و موارد مشابه،

جان دیویی

به آینده بود؛ آینده‌ای که در آن معلمان به دموکراسی متعهد و در آن آموزش دیده باشند و به راهنماهای اخلاقی جدید تبدیل شوند و شهروندان آینده را با شیوه‌های دموکراسی مشارکتی تربیت کنند. او همچنین معتقد بود که بسیاری از درگیری‌هایی که مهاجران با خود از اروپا به ارمغان آورده‌اند (که برخی مذهبی و برخی از تفاوت‌های ملیتی ریشه گرفته است) می‌تواند به واسطه نظام آموزش عمومی دموکراتیکی که، مروج وفاق اجتماعی و ارزش‌های علمی است، کم شود و موجب اصلاح و رشد دائمی افراد و جوامع آنها باشد. معیار دیویی در دموکراسی هم فردی و هم اجتماعی است. تربیت دموکراتیک، رشد و تنوع علایق مشترک را در بین افراد ارتقاء داده و همچنین آزادی در ارتباط با سایر گروه‌ها را به بهترین شیوه‌های ممکن بهبود می‌بخشد.

نگرانی از ایجاد پیوند میان ادارک با علاقه و عمل برای دیویی معنایی نداشت، همانطور که برخی از منتقدان وی ادعا کرده‌اند، مدارس باید به خاطر علایق آئی کودک، موضوعات سنتی را نادیده بگیرند. اگر مشکلی وجود دارد در ارتباط با موضوعات سنتی نیست، بلکه مشکل ناشی از شیوه‌هایی است که توسط برنامه‌ریزان برای برنامه درسی به کار گرفته شده است. یعنی محصولی پالایش شده، انتزاعی و نهایی که به صورت بسته‌ای آموزشی و بر مبنای فهم بزرگسالان و بدون نگرانی در ارتباط با شیوه‌های ارائه آن، طراحی شده است و اینکه ایا با نیاز دانش‌آموزان نسبت به معنا و مفهوم هماهنگ هست یا نه. مریان باید به این درک برسند که علاقه کودک همیشه مطابق با شیوه‌های سنت‌گرایانه (که جهان را به موضوعات مجزا تقسیم می‌کند)، نیست و همچنین روان‌شناسی یادگیری باید منطق موضوع را بگوید. این برنامه آموزشی نه فقط توسط حس مشترک^۱ حمایت شده بود، بلکه

کودکان را با میراث اجتماعی آنها آشنا ساخت و مسائل قابل تأمل را طرح کرد. دیگر به کودکان برای اینکه چگونه میوه‌های روزانه زندگی را بچینند، آموزش داده نمی‌شد، بلکه در عوض آنها یاد می‌گرفتند که منشاء و منبع آن را از طریق تجربه به طور کامل و عمیق درک کنند، برای مثال، ممکن است آنها پنبه را از غوزه پنبه بردارند، آن را پنبه‌زنی کنند، بیافند، خشک کنند و سپس بر روی اهمیت ماشین پنبه پاک‌کنی و اینکه چرا از لحاظ تاریخی، پشم پیش از پنبه مورد استفاده قرار می‌گرفته، فکر کنند. سپس امکان داشت این فعالیت به درس‌هایی در تاریخ، جغرافیا، علوم و غیره مرتبط شود.

منتقدان به دلیل غیرقابل کنترل بودن کودکان و وجود بازی زیاد به این شیوه تربیتی دیویی نقد داشتند. با این وجود از نظر دیویی، قائل بودن به تمایز میان کار و بازی، تقسیم‌بندی بیش از اندازه سختی است که ایده‌های کار و بازی را بی‌اثر می‌کند. او مدعی بود که این دو اصطلاح بدون واسطه و فاصله، باید به بازدهی یک فعالیت اشاره کنند؛ که در بازی این بازدهی نزدیکتر و در کار دورتر است. او معتقد بود که از طریق بازی می‌تواند، هم موضوع را به شیوه‌ای معنی‌دار معرفی کند و هم اینکه نقش اجتماعی مدرسه را ارتقاء بخشد. با بزرگتر شدن کودکان، فاصله میان عمل و بازدهی به صورت امیدوارکننده‌ای امکان بهتر شدن را دارد. با این حال برای دیویی نقطه مقابل بازی، کار نیست، بلکه کار بی‌هدف است. درست همانند نقطه مقابل کار که خوش‌گذرانی بی‌هدف است.

دیویی پیشنهادی کرد (که شاید تا حدودی ساده‌انگارانه به نظر آید) مبنی بر اینکه جوامع قبلی - همانند جامعه برلینگتون در دوران کودکی اش - مدل‌هایی از دموکراسی مشارکتی بوده‌اند و او امیدوار بود که این مدل‌ها در مدارس عمومی جایگزین شود و در نتیجه احتمال افزایش مشارکت و دموکراسی در محل کار را به وجود آورد. دیویی نگاهش

1. Common Sense

همچنین بینش روان‌شناختی قدرتمندی در ارتباط با وابستگی میان خود و محیط آن را حمایت می‌کرد و این بینشی بود که در مقاله پیشگامانه دیویی به نام «واکنش کمان»^۱ بیان شده است، دیویی با استدلال بر اینکه محرک‌های حسی، ارتباطات مرکزی و واکنش‌های محرک از هم جدا نیستند، از ایجاد تمایز قاطع میان احساس، اندیشه و عمل انتقاد کرد. وی معتقد بود که این موارد در درون خود از ماهیت کاملی برخوردار نیستند، اما در بهترین حالت به عنوان یک عملکرد، درون کلیتی واحد درک می‌شوند، جایی که هرکدام به کار گرفته می‌شوند تا بر روی دیگری اثر بگذرانند و کلیت واحد، ارزش عوامل تشکیل‌دهنده آن را معین می‌کند. به عبارت دیگر عملی هماهنگ در جریان است؛ جنبه‌های جریان کوتاه‌تر یا بلندتر آن، از جنبه دیگر خبر می‌دهد، که نشان می‌دهد تنها یک سری از اجزای از هم گسیخته نیست. اجزای آن، جزء دیگری را به روش اساسی تقویت می‌کند و معانی و نتایج به شیوه‌ای مؤثر و رضایت بخشی به یکدیگر متصل هستند. این مقاله مفهوم یادگیرندگان منفعل را به چالش کشید. دیدگاهی که دانش‌آموزان را، یادگیرندگان منفعلی می‌داند که همانند حیوانات، هنگامی که با تقویت درست (مثبت یا منفی) آماده شوند، می‌توانند هر چیزی را که مورد نیازشان است، را یاد بگیرند. نتیجه چنین آموزشی، پرورش کودکانی است که در بزرگسالی کار بی‌معنی و قدرت نامشروع را تحمل می‌کنند.

آثار تربیتی دیویی

دیویی مقالات و کتاب‌های بسیاری درباره‌ی تعلیم و تربیت نوشته است. در میان آنها، مهمترین کتابها، *مدرسه و جامعه*^۲ (۱۸۹۹/۱۸۹۰)، *کودک و برنامه درسی*^۳ (۱۹۰۲)، *شیوه*

آموزشی من^۴ (۱۸۹۷)، *دموکراسی و تعلیم و تربیت*^۵ (۱۹۱۶)، *مدارس فردا*^۶ (۱۹۱۵) با ایولین دیویی و تجربه و *تعلیم و تربیت*^۷ (۱۹۳۸) است، علاوه بر این، او مقالات بسیاری را در مورد موضوعاتی همچون آموزش و پرورش مختلط، آزمون‌های هوش و آموزش فنی حرفه‌ای نوشت. با اینکه در این آثار تأکید و اهمیت، با توجه به شرایط و مخاطبان تغییر می‌کند، اما پیام اصلی به طور قابل ملاحظه‌ای ثابت باقی مانده است. دموکراسی به تربیتی دموکراتیک نیازمند است و تربیت دموکراتیک باید مبتنی بر تشویق روحیه همکاری و کاوشگری دوسویه باشد.

از نظر دیویی، تربیت فرایندی است که به واسطه آن، افراد نابالغ می‌آیند تا در خودآگاهی اجتماعی که میراث بشری است، سهیم شوند. این فرآیند از زمان تولد شروع و تا زمان مرگ ادامه دارد. بنابراین برای دیویی، تعلیم و تربیت گسترده‌تر و عمیق‌تر از تحصیلات رسمی است و چیزی بیش از انتقال صرف مهارت‌های زندگی و حرفه‌ای است، که دستیابی به آنها مورد نیاز افراد است. همچنین، کودکانی را درگیر می‌کند که از مهارت‌های ارثی گروه آگاهی داشته بطوریکه آنها اهداف گروه را مانند اهداف خود می‌دانند و با آن تاریخ و سرنوشت، هویت خود را می‌سازند. چرا که آموزش و پرورش جزئی کوچک از فرآیندی نیست که یک جامعه را از نو بازسازی می‌کند، بلکه دغدغه کل جامعه است. این اشاره‌ای است به بیانیه بسیار نقل شده دیویی در اوایل کتاب *مدرسه و جامعه*: «آنچه که بهترین و عاقلترین والدین برای فرزند خود می‌خواهد، همان است که جامعه باید برای فرزندانش بخواهد» (۱۸۹۹/۱۹۹۰، صفحه ۷).

دیویی بین آموزش غیررسمی، که در واقع بازسازی زندگی

4. My Pedagogical Creed
5. Democracy and Education
6. Schools of Tomorrow
7. Experience and Education

1. The Reflex Arc
2. School and Society
3. The Child and the Curriculum

یک نظرسنجی در مورد تعدادی از مدارس آزمایشی موجود ارائه کردند که برخی از جنبه‌های ایده پیشرونده را نشان می‌داد.

دیویی در جامع‌ترین پژوهش خود در زمینه تعلیم و تربیت یعنی *دموکراسی و تعلیم و تربیت*^۳ (۱۹۱۶) مدعی است که تعلیم و تربیت و دموکراسی از یکدیگر جدایی ناپذیرند. آنها اشکال درهم آمیخته‌ای از زندگی اشتراکی هستند که در آن رشد فردی و همگانی، از اصول اساسی است. دیویی معتقد است که تعلیم و تربیت فرایندی از بازسازی اجتماعی است، جایی که مهارت‌های اجتماعی در هر نسل جدیدی دوباره ساخته می‌شود و جایی که نسل جدیدی می‌آیند تا در منافع گروه سهیم شوند. همه جوامع به آموزش رسمی نیاز ندارند. در جایی که تقسیم کار ساده است و کار در خانه انجام می‌شود، کودکان مهارت‌های مورد نیازشان را به طور غیر رسمی و بدون دستورالعمل‌های سیستماتیک و از طریق ارتباط مستقیم با بزرگسالان یاد می‌گیرند و منافع جامعه را به عنوان منافع خود می‌شناسند.

آموزش رسمی هنگامی ضرورت پیدا کرد که تقسیم کار شدت گرفت، کار از خانه جدا شد و مهارت‌ها پیچیده‌تر و سخت‌تر شدند. با این حال، هنگامیکه کار پیچیده‌تر می‌شود و کودکان زمان کمتری را در خانه سپری می‌کنند و تقسیم کار افزایش پیدا می‌کند، خطر گسستگی اجتماعی بیشتر می‌شود و رابطه میان یادگیری و موقعیت برای عملی کردن یادگیری کمتر می‌شود.

دموکراسی و تعلیم و تربیت به عنوان نقشه راهی، برای ارتباط مجدد میان یادگیری و علائق به کار گرفته می‌شود. همچنین نقشه راه برای بازسازی ایده دموکراسی از یک روش حکومت‌داری به یک سبک زندگی است. از نظر

اجتماعی از نسلی به نسل دیگر است و به وسیله مشارکت اجتماعی صورت می‌گیرد و آموزش رسمی که یک نهاد رسمی تخصصی است، تمایز قائل شد، نهادی که برای سازماندهی برخی از اهداف طراحی شده است. هنگامی که جامعه پیچیده می‌شود و بسیاری از سنت‌های آن در متون نوشتاری انباشته می‌شوند، مدارس رسمی به وجود می‌آید. دیویی به ما می‌گوید که مدارس نهادهایی هستند که به طور آگاهانه طراحی شده‌اند تا آنچه را که به صورت غیررسمی‌تر در اشکال ساده‌تر زندگی اجتماعی، در خانواده و جامعه صورت گرفته، را انجام دهند.

دیویی همانند بسیاری از پیشرفت‌گرایان، منتقدی تند نسبت به بسیاری از شیوه‌های آموزشی در مدارس زمان خود بود. مدارس موجود به آماده‌سازی دانش‌آموزان برای زندگی در آینده می‌پرداختند، در حالیکه ارتباط برخی از دروس مانند ریاضی، علوم، جغرافیا و تاریخ را با تجربیات زندگی حذف می‌کردند. مهارت‌ها آموزش داده می‌شدند، برای نمونه یک نفر ممکن بود به دانش‌آموزان آموزش دهد که چگونه می‌توان یک چکش را نگه داشت و یا چرخاند، بدون اینکه حتی به آنها چیزی در مورد میخ‌ها بگوید. موضوعات به عنوان نکات ثابتی، جدا از تجربیات شخصی کودک، به کودک ارائه می‌شد. در مقابل دیویی معتقد بود که با راهنمایی مناسب می‌توان، موضوعات درسی را با تجربیات روزمره کودک مرتبط ساخت. در واقع خدمتی برای آگاه نمودن و عمیق‌تر کردن، در حالیکه علائق کودکان دگرگون می‌شود و با جامعه‌ای گسترده‌تر پیوند می‌یابد. او معتقد بود که زمان توجه به رویکرد پیشرفت‌گرایی فرارسیده است، درست همانند آنچه که در مدرسه آزمایشی خود در شیکاگو تمرین می‌شد. در «مدارس فردا»^۱ (۱۹۱۵)، او و دخترش اولین^۲

3. Democracy and Education

1. Schools of Tomorrow
2. Evelyn

دیویی، حسن نیت جوامع با اندازه‌گیری تعداد ارتباطات بین اعضای آن و اینکه اعضای آن تا چه اندازه برای شکل‌گیری علائق و انجمن‌های جدید آزاد هستند، سنجیده می‌شود. اگرچه دیویی اغلب به این نکته اشاره می‌کند که تعلیم و تربیت، آماده‌سازی برای آینده‌ای دور نیست، به این معنی نیست که تعلیم و تربیت نسبت به ظرفیت عملکردی کودک در زندگی بی‌تفاوت باشد. منظور او این است که آماده‌سازی برای زندگی نباید با مفهوم آماده‌سازی برای آینده به تعویق انداخته شود و باید با در نظر گرفتن تجربیاتی که کودکان از زندگی خود به مدرسه می‌آورند، شروع شود. از نظر دیویی، اگر طبیعت فعال کودک حفظ شود و تجربه او عمیق‌تر گردد، موضوع درسی به صورتی اساسی به تجربه زندگی جاری کودک مرتبط می‌گردد. خطر آموزش رسمی سختگیرانه این است که ارتباط میان تجربه کودک و موضوع درسی مبهم است و این ارتباط در مرحله کنجکاوی از بین می‌رود. وظیفه معلم این است که یک ارتباط اساسی میان تجربه گذشته و حال کودک و موضوعی که از کودک انتظار می‌رود تا آن را درک کند، ایجاد نماید. موضوع درسی برای مرتبط ساختن نگرانی‌های موجود کودک با قدرتهای پیشرفته کنترل و با تجربه غنی شده در آینده مورد استفاده قرار می‌گیرد.

مدرسه به عنوان شکلی از زندگی اجتماعی و بازسازی

در مورد اینکه آیا دیویی بینش و درک خود را در طی زمان نسبت به تعلیم و تربیت تغییر داده است یا خیر، سؤالاتی وجود دارد. خوشبینی اولیه او که مدارس می‌توانستند در صدر تحولات مترقی باشند، در زمان افزایش مهاجرت و در حالی که کشور از جامعه‌ای روستایی - کشاورزی به جامعه - ای شهری - صنعتی تبدیل می‌شد، تغییر کرد. به علاوه کتاب شیوه آموزشی من در سال (۱۸۹۷) قبل از آموزش اجباری

منتشر شد و در سن ۱۶ سالگی اش، جهانی گردید و این در حالی بود که کشور هنوز در حال گذار بود. اگرچه دیویی نسبت به اینکه مدرسه ممکن است روزی عامل اصلی تحولات اجتماعی مترقی باشد، هرگز امید خود را از دست نداد. آخرین کار مهم او در زمینه تعلیم و تربیت یعنی تجربه و تعلیم و تربیت^۱ در سال ۱۹۳۸ نگاهی انتقادی تر نسبت به اقدامات تربیتی ترقی خواهان داشت و این در حالی بود که آنها پیشرفت کرده بودند و این کتاب اغلب به عنوان تلاشی برای ایجاد تعادل میان تأکید بر روی علائق کودک و نگرانی در مورد اهمیت موضوع محوری دیده می‌شود. در حقیقت، دیویی همیشه بر اهمیت هر دو تأکید داشت، اما در زمان‌های مختلف او یکی را بر دیگری ترجیح می‌داد، از این رو، برای مثال هر دو کودک و برنامه درسی (۱۹۰۲) و مدرسه و جامعه (۱۸۹۹، ۱۹۹۰) در حالی که دیویی درگیر مدرسه آزمایشی در دانشگاه شیکاگو بود، به قلم تحریر در آمدند. این دو اثر کاری که در مدرسه انجام می‌شد، با رویکرد کودک محوری در یادگیری را توصیف و توجیه می‌کردند. دیویی بعد از اینکه شیکاگو و مدرسه آزمایشی را ترک نمود، به نویسندگی خود در عرصه تربیت ادامه داد و ایده‌های خود را در مورد رابطه تعلیم و تربیت با دموکراسی گسترش داد، اما با نگرانی بیشتر درباره پیامدهای آن برای آینده یک ملت دموکراتیک. به طور یقین، دیدگاه دیویی درباره بسیاری از مفاهیم در طول زمان تغییر کرد، اما مفاهیمی اساسی همچون، ارتباط میان هدف و وسیله، ماده درسی و روش، فرد و جامعه، کار و بازی در تمام مدت ثابت باقی ماند.

تأثیر امروزه دیویی

پس از مرگ دیویی، تأثیرش بر روی فلسفه آمریکایی کاهش یافت و این در حالی بود که فیلسوفان نگاهی به سمت

1. Experience and Education

جان دیویی

زمینه عملگرایی توسعه داد. به علاوه، در جهت ادامه راه دیویی، در دانشگاه ایلینویز جنوبی^۱ در کاربندیل^۲ مرکزی تاسیس شده تا میراث دیویی را با حفظ آثار و حمایت از پژوهش‌های سطح بالا درباره دیویی حفظ کند. در دیگر اقصی نقاط جهان، مراکز مشابهی به بررسی آثار دیویی اختصاص داده شد و هر ساله در تعدادی از کشورهای مختلف، کنفرانس‌هایی درباره عملگرایی دیویی برگزار می‌شود. عنوان مجله اروپایی عملگرایی و فلسفه آمریکایی نشان می‌دهد که ایده‌های دیویی هنوز در سراسر جهان زنده است.

کتابشناسی

Phillips, D. C. (Ed.). (2014). "Dewey, John". Walter Feinberg. Encyclopedia of educational theory and philosophy. London: Sage Publications.

نویسنده: والتر فینبرگ

مترجم: افسانه زارعی دهباغی^۳

گرایش جدید در انگلستان و قاره اروپا داشتند. تعلیم و تربیت مترقی و پیشرو سرنوشت مشابهی را تجربه کرد چنانچه که ایده‌هایش به دلیل مسئولیت آن برای موقعیت تضعیف شده عمدی آمریکا در جنگ سرد، مورد انتقاد قرار گرفته بود. بسیاری از منتقدان معتقد بودند که تعلیم و تربیت مترقی با تربیت در سطوح بالاتر در رشته‌های ریاضی، علوم، مهندسی و زبان‌های خارجی به نحوی در تعارض بود و تصور می‌کردند که این مباحث برای کشمکش‌ها در جنگ سرد بسیار ضروری بودند. در سال‌های اخیر، دیویی و مریان مترقی به دلیل ایجاد جنبشی در نظام آموزشی که قدرت اقتصادی کشور آمریکا را تضعیف می‌کرد، مورد انتقاد قرار گرفتند. بسیاری از این ادعاها به صورت کاریکاتوری باقی ماندند، اما این انتقادها موجب بسیاری از اصلاحات آموزشی اخیر شد. این اصلاحات، استانداردهای گسترده‌تری از مدارس را به همراه آزمون‌های استاندارد و کاملاً منظم‌تر و پاسخگویی معلم را ترقی و گسترش داد. با این وجود دیویی، هنوز هم در میان نظریه‌پردازان تربیتی تأثیری قابل توجهی دارد و می‌توان تأثیر او را در جنبش‌های مختلفی همچون جنبش تربیتی ۱۹۷۰ و جنبش‌های تربیتی و انتقادی فمینیستی امروزه پیدا کرد. امروزه، ایده‌های دیویی، که غالباً نشناخته باقی مانده، از استحکامی برخوردار است که در آن مخالفتی پابرجا نسبت به دولت که سیاست‌های آموزشی را هدایت می‌کند، وجود دارد و یادآور این نکته می‌شود که تعلیم و تربیت باید بیش از اقتصاد به کار گرفته شود.

در فلسفه نیز، دیویی تجدید حیات قابل توجهی را به وجود آورده است. که بخشی از آن به دلیل گرایش فیلسوف تحلیلی یعنی ریچارد رورتی به برند عملگرایی دیویی است. همچنین هیلاری پوتنام منطق‌دان، بسیاری از آثار خود را در

1. Southern Illinois University
2. Carbondale

۳. دانش‌آموخته دکتری دانشگاه خوارزمی تهران